

سال پنجم

شماره دهم

# یادگار

خرداد ۱۳۲۸

رجب - شعبان ۱۳۶۸

مه - ژون ۱۹۴۹

مسائل روز

## بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران

حیثیت و همت

م بقلم جناب آقای تقی زاده لاری

شکی نیست که مملکت ایران و قوم ایرانی در بعضی از ادوار تاریخی خود دارای ترقی و تعالی و تمدن شایان توجهی بوده و در برخی دیگر انحطاط و تنزل داشته و خیلی از تمدن دور شده است و این ترقی و تنزل لامحاله علل اجتماعی و اسراری داشته و دارد که تحقیق آنها و غور و تأمل در پیدایش آنها هم از لحاظ علم الاجتماع و هم از حیث نتایج عملی توجه بآنها برای خواص و مخصوصاً طبقات بانفوذ و مؤثر در روش عمومی مملکت (اگر دلسوزی داشته باشند) مفید است.

کتاب معروف مونتسکیو حکیم خردمند و نکته سنج فرانسوی در عظمت و انحطاط رومی ها و جهات و حکمت آن و مقدمه ابن خلدون هر دو شاهکار جاویدی از فلسفه تاریخ است و البته اولی برای ملل عاقل مغرب زمین منشأ فواید و موجب انتباه

و اصلاح روش سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بوده است. این نوع مطالعه و تحقیق در حکمت تاریخ که حالا از آن غالباً باسم فلسفه تاریخ یاد میشود در واقع جوهر تاریخ است و آنرا غایت اصلی آن فن باید دانست. گیمون ۱ تاریخ مفصل و دقیق و جامعی نوشته که آنرا هم شاهکار توان نامید و در واقع نبت و قایع سلطنت و جمهوریت مملکت بزرگ روم است ولی آن کتاب به تنهایی چنان نتیجه و درسی نمیتوانست داشته باشد که کتاب بالنسبه کوچک مونتسکیو همچنانکه تاریخ عظیم طبری و ابن الأثیر و مسعودی و ابن خلدون و چهل پنجاه کتاب مفصل و مختصر تاریخ مشرق (دنیای اسلام) آن فایده فلسفی را که مقدمه ابن خلدون (که ویرا مونتسکیوی مشرق نامیده اند) دارد نداشته و همین است که ما اینگونه کتب را یعنی نظایر کتاب مونتسکیو و ابن خلدون را چکیده و عصاره و جوهر تاریخ شمردیم. اگر چنین کتابی نیز برای جوهر تاریخ ایران داشتیم گمان میکنم شاید منشأ فایده تنبیه و اصلاحی برای ملت ما میشد.

اینجانب در ۴۵ سال پیش در قاهره (مصر) رساله کوچکی در این زمینه نوشتم که طبع و نشر شد و آن نوشته اگر چه در آن زمان باعث شهرتی برای من شده و مقبول افتاد اگر حالا بانظار ارباب معرفت امروزه عرضه شود مانند اشعار ابتدائی يك شاعر در اوایل جوانی مثلاً ۱۴ سالگی وی جلوه خواهد کرد و مورد توجه نخواهد شد اگر چه آن رساله را پس از تحصیلات ممتدی و فرا گرفتن مایه‌های از علوم قدیمه و جدیده از هر نوع و مطالعه کتبی بزبانهای عربی و فرانسوی و انگلیسی و یکسال بعد از ترجمه کتاب «تمدنات قدیمه» گوستا بلون بفارسی نوشته بودم.

حالا که بتاریخ قدیم و جدید ایران بیشتر آشنا هستم بیشتر احساس میکنم که وجود چنین کتاب بار ساله یا مقالاتی بر اثر غور در تاریخ ضرورت دارد و چنین تألیفی اگر نقائص اجتماعی و فردی ما را آشکار میسازد باید از طرف خود ایرانیان نوشته شود ورنه اگر بقلم يك خارجی با هر اندازه بیفرضی هم که باشد نوشته شود و عین

حقیقت را کماهی و بلکه حتی معتدل تر از میزان حقیقی بنمایاند حس عزت نفس و باصطلاح نازیبای جدید «غرور ملی» ما بجوش میآید و نویسنده آن مورد طعن و حملات و اتهام بدشمنی و غرض ورزی شده صد مقاله در رد آن خواهیم نوشت و بجای آنکه درس عبرت و تنبیهی برای ما بشود مایه افراط تعصب و لجاجت میگردد .

البته آنچه خارجیان از معایب ما بگویند چه از اسلاف قدیم ما و چه از مردم این زمان بما تلخ و ناگوار میآید و این در حکم قاعده عمومی است که هر کسی تعریف ما را کرده شخص دانشمند و بیغرضی بوده است و آنکه عیبی بر ما گرفته مغرض و خصم و حسود و جاهل . از کتاب « تربیت کوروش » کزنن که اخلاق ایرانیان قدیم را میستاید حظی می بریم و نویسنده کتاب حاجی بابا را بدشمنی نسبت میدهیم ولی غافل از اینکه همان کزننون در کتاب دیگر خود «آنا بازیس» در موقع صحبت از بی انضباطی و فساد قشون اردشیر دوم در جنگ با یونانیانی که تحت سرداری خود نویسنده بودند می گوید که سرداران ایرانی ستوربانان و ساقی ها و خاصه تراشها و نظایر آنها را در موقع سان قشون آورده و در مقابل پادشاه یا سپهسالار نمایش داده بول بعنوان حقوق و مصارف آنها گرفته و خود میخوردند (که چندان بی شباهت باوضاع ربع اول قرن کنونی یعنی قرن چهاردهم و زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیست) و از طرف دیگر مؤلف کتاب حاجی بابا در جلد دوم کتاب خود انتقادات خوشمزهای هم حتی از اوضاع انگلستان میکند . پس تحقیق عالمانه و بیغرضانه و توضیح حقایق نباید بهیچوجه تحت تأثیر حب و بغض شخصی یا ملی درآید، نه تعصب عربی مفرط بر ضد عجم که بیرونی بابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الجبلی نسبت داده و از آن انتقاد میکند و آنرا حمیت کور کورانه می شمارد یا مبالغه منسوب به صاحب بن عباد از نگاه نکردن بآئینه تا ایرانی را ندیده باشد پسندیده است و نه تعصبات شعوبی بعضی از مؤلفین قدیم یا نمونه کامل آن مرحوم میرزا آقاخان کرمانی و بعضی معاصرین مدعی علم که اصلاً تمام علوم و تمدن اقوام دیگر عالم و حتی قسمت اعظم ذبانشان را از ایران و فارسی دانسته اند مایه

روسفیدی است. هیچکس در دنیا با مبالغه در مدح و ثنای خود نتوانسته و نمیتواند مردم دیگر عالم را به بلوغ مقام و شرافت و فضائل خود معتقد کند و چون در بعضی ممالک خارجه آزادی کلام کامل است آنچه نسبت بقوم و مملکت ما عقیده داشته و دریافته باشند خواهند نوشت و گاهی ما خبر هم نمی شویم و اگر موقعی ملاحظه ترس و واهمه ای از اظهار غلنی مطالب بنام و نشان داشته باشند مانند مؤلفین کتاب «بینگناهی و غرض» ۱ بزبان انگلیسی که در سالهای آخری قبل از جنگ نشر شد يك سلطان مدی بطور قصه ساخته و آنچه میخواسته اند بحق و ناحق بگویند باونسبت میدهند. از ابتدای مشروطیت ایران اتصالاً صحبت و نوشتن از سر عقب ماندگی و فقر و جهالت ما و اختلال و فساد در امور مملکتی و فقدان صدها شرایط تمدن و آداب و تربیت در قوم ما مرسوم شده و بمرور زمان این تحقیق و نقادی فوق العاده شدت یافته و اغلب کل اوقات مردمان شهری را مستغرق ساخته است. این نقادی با ترقی میزان معرفت بین اشخاص تحصیل کرده بتدریج کاملتر و دقیق تر شده و نسبت بموضوعات مربوط باین نقائص مو شکافی و حلاجی زیاد بعمل آمده است و در تخری طریق اصلاح هم بسیار مطالبی گفته و نوشته شده است ولی در پیدا کردن سررشته و کشف مبدأ اصلی نقائص ملی اتفاق آراء حاصل نبوده و نیست و شاید این تشتت آراء نتیجه عدم توجه کامل بتاریخ و تدقیق در اوضاع گذشته این مملکت است.

بگمان اینجانب عقاید گوناگونی که در سبب یا اسباب دور افتاده ما از جاده مستقیم و داشتن نقائص ملی بزرگ اظهار شده ناشی از غفلت از طریقه تحقیق علمی صحیح بوده و هست و وارد شدن در مطلب از آن طریقه عقل سلیم و روشن بینی کاملی مانند عقل دکارت فرانسوی و بیکن انگلیسی لازم دارد ورنه تعقیب طرق مختلفه و مبالغه در اثر این یا آن نقیصه و ربط دادن هر فسادی بآن یکی و عدم رعایت حس تناسب و اعتدال در حکم محققین اجتماعی ما را شبیه بکوران میسازد که بقول مولوی

بتماشای فیلی رفته و با حس لامسه بفیل نزدیک شده بودند و پس از برگشتن هریک از آنها فیل را بر طبق عضوی که مورد لمس او واقع شده بود تعریف میکرد، یکی میگفت فیل چیز پهن و نازکی است (زیرا که دست بگوش فیل زده بود) و دیگری که خرطوم را لمس کرده بود فیل را چیز استوانه ای نرمی دانسته و چنان وصف مینمود. بعضی مدعیان حکمت شناس ما هم نقص اصلی و علة العلل فساد و خرابی را گاهی حجاب نسوان و گاهی خط عربی و گاهی کمی آب در مملکت و گاهی اعتقاد بقضا و قدر و قسمت و سرنوشت و گاهی تسلط روحانیون بی حقیقت و حتی گاهی هم العیاذ بالله دین اسلام تشخیص داده و اصلاح امور و کسب ترقی مدنی و ثروت را موقوف بدفع آن نقیصه بعقیده خود دانسته اند و گاهی هم تاحدی بمطلب نزدیک شده و مانند میرزا ملکم خان نبودن قانون و عدم رعایت کامل و شدید و لایتخلف آن و فقدان عدالت و امنیت قضائی را مایه اصلی همه خرابیها و فقر و ذلت نادیده و ناشنیده این ملت شمرده اند. وای اگر دقیق تر شویم خواهیم پرسید که این فقدان مطلق عدالت که مبتلای آن هستیم و ظلم زورمندان بر زیردستان ناشی از چیست و اگر مربوط بقص علم و تمدن است چرا مملکت ما در قرن چهاردهم (که فرنگی ما بها آنرا قرن بیستم می نامند) با وجود داشتن بسیاری از آثار مکتسبه تمدن عصری باندازه روم قدیم بیست قرن پیش پیرو قانون و اصول عدالت مستقر نیست.

اینجاست که عطف نظر عمیقی بتاریخ و سرگذشت قوم ایرانی موجب التفات بکنه امر تواند شد. سرّ اصلی انحطاط ملت ما در مبانی اخلاقی است و نقصی که از این حیث وجود دارد با تاریخ مملکت مربوط است. استیلاهای پی در پی اقوام خارجی و ظلم مفرط داخلی و جنگهای مستمر روح مردم این مملکت را علیل و ذلیل نموده قدرت اخلاقی را درهم شکسته و قوای روحانی لازم برای استقامت در مقابل حوادث و ظلم را ضعیف ساخته است. سستی اخلاق اجتماعی و زوال استحکام و متانت در خصائل شریفه روحی حس شرافت و حیثیت فردی را هم متزلزل میسازد و بنابراین

همانطور که جسم ضعیف و ناتوان و بی قوت قدرت مقاومت در مقابل حملات امراض بیشمار محیط خود را نداشته و بانواع دردها بسولات مبتلی میشود روح ضعیف نیز معرض امراض روحی که به بقاء فرد و نوع مضر و بلکه مهلك است میگردد .

حیثیت یا «صفت» یا خصلت مردانگی که بنیان راستی و شرافت و متانت اخلاقی است مایه اصلی بزرگی حقیقی ملت است، ضعف حیثیت و شہامت اخلاقی قدرت نفسانی را ضعیف و آنرا مستعد امراض دروغ و نفاق و خودخواهی مفرط و بی نظمی و شیوع مسامحه و بی قیدی میکنند و چنان اجتماعی را که افراد آن حیثیت انسانی و «صفت» را از دست داده اند فلاحی نیست و دیر یا زود باقرض می رود یعنی اگر همسایگان او از فرط طمع در خاک او و رقابت شدید بین خود نگذارند يك قوم خارجی از میان خودشان تسلط یافته آنها را محکوم خود سازد بنده زورمندان داخلی خواهد شد. زمانی مثل مردگان زردشتی بصورت ظاهر سر پای خود میماند و پس از آنکه کلاغها و لاشخورهای داخلی گوشت و پوست او را خوردند استخوان او افتاده و پاشیده میشود ولی اگر رقابت خارجی زورمند در میان نباشد یا یکی از آنها بزودی آن قوم را در حیطه تسخیر خود میآورد و یا اگر بر فرض بعید هیچ خارجی هیچگونه مداخله ای نکرده و نظری بآن خاک و آن قوم نداشته باشد تباهی کامل اخلاق فردی و اجتماعی منتهی بانحلال و پاشیدگی ملت شده عشایر پر زور نیمه وحشی خود مملکت شهر نشینان را حلقه بگوش خود ساخته و اگر معتدل باشند گاو شیرده خود کرده میدوشند . مقصود از کلمه «حیثیت» خصلت روحی است که فرنگی ها بآن «کاراکتر» میگویند و غالب اقوام غربی آن صفت را واجدند و شاید بهترین مثال آن در قرن اخیر فنلانڈیها و بوئرہا و ایرلانڈیها است . گمان می رود که ایرانیان قدیم عهد هخامنشی و شاید دوره اشکانی تا حدی این خصلت حیثیت و مردانگی و پهلوانی را داشته اند زیرا که در میان ایشان سلحشوران و مخصوصاً سواران که نمونه حیثیت و سرفرازی و شجاعت روحی طبقه عمده اصناف مملکت بشمار میرفتند زیاد بودند حتی یونانیان و رومیان هم آنها را

«باربار» های شریف میسر شدند و در صلح و جنگ آنها را قرین خود دانسته بقول آنها اعتماد داشتند.

تمرکز اداری در عهد ساسانیان و شدت ظلم در بعضی از ادوار آن و جنگهای طولانی بنیه روحانی مردم را ضعیف ساخت ولی هنوز اساوره (جمع سوار) که نمونه پهلوانی و مردانگی و «شوالیه» های آن عصر محسوب میشدند مایه عظمت و سر بلندی ملک و ملت بودند. در مآخذ یونانی و رومی دیده میشود که «قانون پارس و ماد» شهرت داشته و ایرانیان بشدت رعایت آنها معروف و در تقید باداب و رسوم ملی نیز ثابت بودند و کافی است برای مثال گفته شود که سفیر ژوستینین دوم امپراطور روم شرقی که در سنه ۵۶۵ مسیحی جلوس کرد و بلافاصله سفیری برای اعلان تاج گذاری خود بدر بار خسرو انوشیروان فرستاد در سرحد روم و ایران ده روز مجبور بتوقف شد و بواسطه عید فرورد گاه (که ده روز بود) نتوانست در سیر خود مداومت نمایند ولی اگر امروز سفیر دولت بزرگی در عید نوروز وارد شود بزرگان مملکت جشن نوروز را کنار گذاشته باستقبال او میشتابند در صورتیکه اگر در عید میلاد مسیح سفیری وارد لندن شود بملاقات هیچیک از رجال انگلیس موفق نمیشود.

استیلای عرب و مغول و سلسله های مختلف ترک بر ایران و زبونی و محکومیت ایرانیان بتدریج حس استقلال فردی و جمعی و مردانگی را ضعیف ساخت و این ناحوانمردی در ادبا و شعرا هم مشهود میشود، اگر ابوزید سروچی موهوم عرب هم برای دیناری طلا پول را مدح کرده بخدا میرساند و «لولا التقی لقلت جلت قدرته» میگوید و هم برای يك دینار دیگر آنرا ذم و هجو کرده «تبأله من خادع ماذق» میسراید قآنی که موهوم هم نیست در مدح حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه قصاید غرائی سروده او را بفلک میرساند و با مبالغه

«ملکی هست در لباس بشر کاین خلایق نه لایق بشر است»

وصف میکند چندی بعد در مدح جانشین او میرزا تقی خان امیر میگوید:

«بجای ظالمی شقی نشسته عادلای تقی که مؤمنان متقی کنند افتخارها»

تا چندی قبل اثری از رسم و راه مردانگی و تقید بقول و اصول پهلوانی هنوز در زورخانها محفوظ بود و شاید هنوز باقی باشد. در میان طبقه اصناف از حرفت های مختلف نیز قریباً چنین اصولی که فرنگیها بآن «کود اخلاقی» گویند و در میان مسلمین فتوت نامیده می شد وجود داشته، است میان دانشمندی های خودمان هم داشتن قول و کردار و صفت مرسوم بود و راست قولی علامت مردانگی و دروغزنی و نفاق و دورویی که با اصطلاح عوامانه «حقه بازی» و «ونارو زدن» و «پشت هم اندازی» نامیده می شد و امروز باسم دیپلوماسی خوانده می شود منافی صفت مردی شمرده شده و صاحبان این اخلاق را مجازاً مخض و بی صفت حساب می کردند. در فرنگستان هم چنین اصولی بین بازیگران عرصه (صحنه) تیاترهای کلاسیک و غیره وجود دارد و اهل ورزش (اسپورت) نیز بر راستی و منس خوب تقید دارند و گذشته از صنف مخصوصی غالب افراد ملل مغربی نیز دارای اخلاق متین و راستگو و درست کردار و بقول انگلیسها «جتنامن» هستند. در ایران بد بختانه حیثیت (کارا کتر) چنانکه گفتیم ضعیف شده و در میان افراد طبقه حاکم صفات تقیض آن غالب گردیده و از راه و رسم مردی و مردانگی و راستی و تقید بکردار نیک اثری نمانده است.

درصد سال اخیر مهر کردن قرآن و فرستادن عهد و پیمان تأمینی با آن و وعده مساعدت بر رؤسای عشایر و جلب آنها بشهر پس از دادن اطمینان و قول سپس کشتن آنها امثله متعددی دارد در صورتیکه امرای برب در لشکر کشیها و فتوحات مسلمین بر رعایت پیمان صلح خود مقید بودند.

سلطان محمد خوارزمشاه بطمع مالی که ایلیچیان جنگیز حامل آنها بودند ایشان را کشت و با آن کار سدیا جوج را شکست و باعث نکبت عظیم برای ایران و عالم اسلامی شد. خود خوارزمشاه از جلو مغول فرار کرد و پیاپی از ترکستان تا کنار بحر خزر عقب نشست و امراء و سرداران ایران هم استقامت نورزیده بزودی مملوک سران مغول شدند. شاعر حکیم بزرگ ما شیخ سعدی هم در عزای مستعصم «آسمانرا حق بود گر خون بیارد بر زمین» سروده و هم در مدح انکیانو امیر مغول «خسرو عادل امیر نامور» گوید.



راست است که قشون مغول شجاع و جنگاور و اغلب غیر قابل مقاومت بود و تنها ایران و ترکستان و عراق را مسخر نساخت بلکه از شمال بحر خزر تا هسکو و لهستان و بالتیک را استیلا نمود و از طرف مشرق هم آسیای مرکزی و مملکت تانقوت ها و چین را تسخیر کرد لکن چینی ها سر تسلیم فرود نیاوردند و همه جا جنگ کرده و عاقبت قلاع خود را خراب نموده امراء و سرداران آنها خود و عائله خود را با آتش انداختند و سوختند. مثالهای فوق العاده نمایانی از این استقامت در چین میتوان ذکر کرد و خواندن تاریخ جنگهای مغول با چینیان که داستان کامل آنها را هورث در کتاب عظیم و جامع خود «تاریخ مغول» بزبان انگلیسی شرح داده انسان را پراز اعجاب و حیرت میسازد اینک يك مثال :

در جنگی بین اردوی مغول و اردوی چین در شمال شرقی آن مملکت عاقبت چینی ها مغلوب شدند و اتفاقاً سردار چینی زنده بدست مغول افتاد. او را پیش خان مغول آوردند و از او خواستند که کرنش کند قبول نکرد، آنچه اصرار و زجرش نمودند تن در نداد پس يك بازوی او را بریدند و باز اصرار بتعظیم کردند زیر باز نرفت، بازوی دیگرش را بریدند باز تسلیم نشد پس نخست يك پا و بعد پای دیگرش را بریدند و هر دفعه باز باو زور آوردند که کرنش کند نپذیرفت و در آخرین دم که جان از تنش بیرون میشد پشت بخان مغول نمود و رو بجنوب کرده پادشاه چین تعظیم کرد و مرد مغولها دور جسد مرده او دائره ای زده شمشیر های خود را کشیده و روی تن آن سردار چینی بعلاقت احترام گرفته فریاد کردند که «ای قهرمان دلاور اگر دفعه دیگر بدنیابرمی گردی خواهش مندیم از میان قوم ما در مغولستان ظاهر شو». این روح شهامت را در ممالک مغرب و میان آن اقوام فراوان می یابید. اظهار یکی از سران و وزرای آلمان در مقابل محکمه نورنبرگ و قتیکه خطر اعدام او را تهدید میکرد و اعدام هم شد و از او سؤالاتی راجع بهیتلر و کار های او کردند نمونه از این صفت است که گفت «من کسی نیستم که نسبت بشخصی که دیروز «هوزنا» میگفتم حالا بگویم

«دارش بزیند»<sup>۱</sup> تعظیم و تکریم خاص فوق العاده ای هم که فرقه شیعه از حضرت امام حسین میکنند شاید بیشتر بهمین صفت مردانگی و حیثیت و عدم تسلیم بناحق مربوط است و شکی نیست که شهامت و حیثیت و عزت نفس همیشه و همه جا حس ستایش و اعجاب مردم را حتی مردم کم حیثیت را تحریک میکند.

پس باید باز بیندیشیم که موجب عمده سستی اخلاق لازمه برای انضباط و صحت امور و درستی کردار و ترقی تمدن حقیقی و تکامل رشد ملی ایران چه بوده و هست و برای رفع این نقص اساسی چه میتوان کرد؟

فراهم آوردن اسباب نشو و نماي روح مردانگی و راستی و ایجاد ملکه فتوت و مروت انسانی در قومی سهل نیست، کیفیت تعلیمات اولیه و حکایات و داستانها برای باسوادها و مواعظ و تعلیمات روحانی در طبقه عوام تأثیر بسیار مهم دارد و گمان میکنم سه چهار وسیله برای شروع بایجاد روح و اخلاق پاکتر در افراد و بالتبع در جامعه باعث شروع نهضتی برای پاکبازی و عفت اخلاقی تواند شد. نخست اقدامی برای ایجاد چند (مثلاً پنج الی ده) مدرسه ابتدایی و معادل آن کودکان و دو یاسه مدرسه متوسطه و دوسه تا دوازده معلمین و دوازده معلمات در تحت اداره کامل و مطلق يك عده معلمین و پرستاران مرد و زن از یکی از ممالک کوچک متمدن مانند سوئد یا سوئیس و دادن يك عده مثلاً پانصد تا هزار نفر از اطفال صغیر سالم ایرانی (مثلاً چهار پنج ساله) بآن مؤسسات تربیتی شبانه روزی و قطع روابط کامل آنها با خارج و در صورت امکان برقرار کردن این مؤسسات دور از شهرهای بزرگ و در اماکن دارای هوای خنک و سالم و تدارک همه لوازم زندگی و کار در آن نقاط و دقت کامل در انتخاب معلمین و پرستاران ایرانی نيك سیرت و ترتیب کتب درسی بطوری که ضامن ایجاد و حفظ خصائل انسانی معتدل باشد مثلاً نه شامل ثنای اشخاص باوصاف غیر ممکن و منافی زندگی باشد مانند قصه بوستان سعدی در خصوص عرضه حاتم طائی

۱ - مرد و هبارت از انجیل است که اول اتباع عیسی ثناخوان وی بوده هوزنا میگفتند که اصطلاحی است عبرانی که حکم صلوات فرستادن مسلمین را دارد و در موعظ معاکمه مسیح پیش ییلاط حاکم رومی یهود فریاد میزدند. دارش بزیند دارش بزیند.

سر خود را بمهمان خود که فرستاده امیرین بود و نه مروج خصائل ناپسندیده مانند نگاهداشتن صالحی سنگ پاره ابرا که کسی وقتی بر سر او زده بود و زدن او بر سر همان شخص وقتی که بچاه افتاده بود زیرا که شکی نیست که قسمتی از فساد اخلاق اجتماعی یا نقصان رشد و غیر کامل از اینگونه داستانها برمیخیزد و چه سرمشقی برای گمراه کردن جوانان مؤثرتر از قصه پادشاهی تواند شد که وجهی بسوداگران غریب داد که پس از عودت بدیار خویش سال دیگر فلان مقدار از فلان متاع برای او بیاورند و وزیر او که در موقع تنظیم فهرست احمقهای مملکت بحکم پادشاه اسم خود شاه را در اول فهرست نوشت و در مقابل باز پرس پادشاه گفت شکی نیست که کسیکه آنهمه پول بگریاه بدهد که برای او مالی بیاورند سفیه است زیرا که قطعاً نخواهند آورد و پول را می خورند چون پادشاه گفت اگر در سر موعد مال را آوردند چه خواهی گفت جواب داد نقلی نیست و جبران آن سهل است در چنین صورتی اسم پادشاه را معمو کرده اسم آن تجار را در جای آن مینویسم و هکذا صد ها حکایات دیگر که از شرح آنها خود داری میکنم.

دوم اصلاحی اساسی در طرز تعلیم طلاب علوم دینی و در صورت امکان تأسیس یک یا چند مدرسه بزرگی برای آنها که در آنها اصول دین بطور ساده و مجرد از حشو و زواید و فقه مذهب جعفری و فقه مذاهب اربعه اهل سنت و مقداری از حکمت و کلام تعلیم شود و شرط پذیرفته شدن در آن مدارس داشتن سرمایه ای از تحصیلات علوم جدید از حکمت طبیعی (فیزیک) و شیمی و تاریخ طبیعی و علم حیات از قبیل تشریح و وظائف الأعضاء و مبادی طب و مخصوصاً میکروب شناسی و کیفیت ظهور و سرایت و انتشار امراض بوده باشد و البته آن مدارس باید درجانی داشته باشد مانند ابتدائی و متوسطه و عالی که بتدریج همه صاحبان حرفت روحانی از امام جماعت و واعظ تا آخوند ده از آن مدارس بیرون آمده باشند و تا دارای تصدیقنامه آن مدارس نباشند جواز اشتغال بان حرفت بآنها داده نشود ولی این رسم جواز داشتن روحانیان نباید موقتی و مثلاً برای بیست تا سی سال باشد و پس و بعد آن شغل آزاد گرفته و اگر توفیقی برای معیشت این صنف روحانیان صاحب جواز داده شود و مالیات

مخصوصی برای این کار از مردم متدین مملکت که عضویت جامعه دینی را قبول کرده طالب بهره مندی از رسوم و اعمال مذهبی مانند نماز جماعت و وعظ و نماز میت و اجرای عقد و تعلیم مسائل دینی و قراءت قرآن و استفاده از مسجد و غیره هستند باندازه ای که کافی مقرر آخوند ده یا محله یا مجتهد شهر باشد بگیرند حصول مقصود کاملتر میشود و البته نظارت بسیار شدید و فوق العاده دقیقی لازم است برای مراقبت در اخلاق و اعمال و علم و فهم و روشنی فکر این صنف روحانیان تا کاملاً بر طبق مطلوب بار آیند و دارا و مروج اخلاق فاضله و راستگویی و مروت و درستی و حیثیت و بالآخر دیندار واقعی یعنی متدین روشن ضمیر باشند و اگر شرط دوم یعنی روشنی فکر را حائز بوده ولی باطناً اعتقاد واقعی بمبانی دین از خدا و پیغمبر و آخرت نداشته باشند نباید جواز و مقرر داشته باشند و اگر بعدها فقدان این شرایط یا سلب آنها در ایشان مشهود گردد باید در ضمن تصفیه و غربال متناوب گاه بگاهی مذبدین و مستضعفین و منافقین از میان ایشان اخراج شوند.

سوم ایجاد عده بسیار زیاد مدارس ابتدائی و متوسطه حرفتی و صنعتی و زراعتی خیلی ساده و بی تجمل و کم خرج بیسبب ترین طرز زندگی و فاقد هر نوع تجدد ظاهری جز شرایط صحی و تخصیص قسمت بسیار عمده تعلیمات پس از خواندن و نوشتن باین امور صنعتی و زراعتی و حیوان داری و خانه داری و مرغ داری و تربیت زنبور عسل و بنائی و چاه کنی و باغبانی و غیره و غیره و قسمتی دیگر بفن حفظ الصحه و وسائل مصونیت از امراض. باین طریق همت و قوی و حواس اکثریت عظیمه مردم متوجه و مصروف تولید وسائل رفاه و کار مفید میشود و سیاست پیشگی که امروز مرض وبائی هوسکاران علو طلب شده و باعث هجوم بیت المال است محدود بعداً بالنسبه کمتری میشود و باین طریق قوای عاطله در مملکت که بقول معروف روزها پشت میز نشین و عصرها معتکف پای منقل و افور و شبها ملازم بزم عرق خوری و قمار هستند بکارهای مفید انداخته میشوند و البته باید در مدارس ابتدائی و متوسطه هم تبلیغات بسیار شدید و جدی و باعلاقه بر ضد این عادات بد و مخصوصاً قمار و مسکرات بعمل آید.

چهارم تشکیل جمعیتی برای ترویج حیثیت و شرف و راستگویی و اجتناب از

دروغ و دسیسه و نفاق و خود داری از مبالغه و اظهارات بی اساس و بی دقت و احتراز از مسامحه و پرهیز از غیبت و نمایی و مخصوصاً ترك مطلق تعارفات بی حقیقت رویا روی (که از بدترین مفاسد اخلاقی این ملت است) چه در کلام و عمل چه در کتابت. اگر چنین انجمنی از مردمان صاحب دل و منزله بوجود بیاید و بطور ثابت و مستمر گذشته از تبلیغ قولی سر مشق مشهودی بد دیگران نشان بدهد قطعاً در ایجاد نهضت اخلاقی بی اثر نخواهد بود و مانند تأثیر محفل بناهای آزاد در انگلستان و فرقه «دوستان» یا «کویکر» هادرنهای اخلاقی انگلند جدید در مشرق ممالک «متحده امریکا» و همچنین در خود انگلیس انقلاب اخلاقی تدریجی بوجود خواهد آورد. تعلیمات کابندی در هندوستان و محمد اقبال در میان مسلمین در واقع نوعی از ارشاد اخلاقی بود که فرق آنها با طریقت های صوفیه در ایران در تشویق بکار از طرف مرشدین هندی و ترویج بیکاری و عطالت از طرف پیران طریقت ایرانی بوده یعنی فرق جبر و تفویض و اشاعره و معتزله است و نتایج ایند و گونه تعلیم در این دو مملکت مشهود و عیان شد و بهمین جهت باید برای تخریب سرچشمه بطالت و کندن ریشه بی همتی و بی کاری تبلیغ و تعلیم شدیدی بر ضد عقاید جبری که بد بختانه در میان ما کمال رواج دارد و در مغز هاریشه دو اندیده بعمل بیاید. بد بختانه با آنکه پیروان مذهب تشیع در اوایل مخالف طریقه جبری بوده اند و امر بین الامرین را اختیار نموده اند با حفظ عقیده در قول بتدریج در عمل از صراط اعتدال خارج شده و انحراف بزرگی بسوی جبر و قضاء و سرنوشت و «قسمت» کرده اند.

علامت اصلاح اخلاق راستگویی، موقوف کردن تعارفات و تملقات رویا روی، تنقید شدید بنظم در وقت، حفظ وعده و حضور در سر وقت، حفظ قول، سربلندی و سرفرازی، عدم تلون و تبعیت در عقاید از ارباب نفوذ و وزش باد قدرت و ایجاز در کلام و اکتفا بحد لازم است و هر وقت ما اثری از این صفات در جمعی از جوانان خود دیدیم بالنسبه امیدوار میشویم و البته برای اینکار بهترین وسیله تشکیل جمعیت اخوانی است که مراقب حفظ صفات در هم دیگر باشند با تشویق و احترام دارندگان صفات و تحقیر و طرد متخلفین.